

کار آفرینی با دورریختی‌ها

محل کارش بوی عید می‌دهد: از تخم مرغ رنگی تا وسایل تزئینی شب چله! دستان هنرمند چند بانو در کارگاهی که رنگ‌ها در آن هم روی درو دیوار و زمین می‌غلطند هنرمندانه می‌چرخد. حرف می‌زنند، خواهرانه از فراز و فرود زندگی درددل می‌کنند در میان کار و رزق حلال و نان به خانه می‌برند. او که متولد ۱۳۶۳ است و همسر و مادر دو فرزند، در کنار همه آن‌ها و با همراهی شان لقب یک کارآفرین را هم برای خود کسب کرده است. مثل خیلی از دخترهای هم‌سن و سال خود، درس می‌خواند و دانشگاه می‌رود. مدرک کاردانی گرافیک را از دانشگاه الزهراء مشهد می‌گیرد و برای گرفتن مدرک کارشناسی، راهی دانشگاه تربیت مدرس شهید رجایی تهران می‌شود. «آن زمان که من گرافیک می‌خواندم، کاردانی به کارشناسی را فقط دانشگاه شهید رجایی و شریعتی تهران داشت. تصمیم گرفتم دانشگاه شهید رجایی تهران بروم و در خانه پدر بزرگ و مادر بزرگم ریخت و پاش‌های کارهایم را انجام بدهم! خوابگاه برای این رشته خیلی مناسب نیست چون جای لازم را برای انجام کارها ندارد.»



شهربانو

۲۵ بهمن ۱۴۰۰
۱۲ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۰۶

(۴)

بود هنرمند باشیم. خودش هر کدام از طاقچه‌های خانه را به گونه‌ای نقاشی کرده بود. منظره برف و جنگل و باغ روی طاقچه‌ها می‌کشید و گاهی اجازه می‌داد و من و خواهرم در نقاشی‌هایش دست ببریم و برگ یا گلی را هم ما بکشیم و رنگ کنیم. برای بیرون کار نمی‌کرد ولی علاقه زیادی به هنر و نقاشی داشت. همین علاقه به من و خواهرم منتقل شد. الان خواهرم هم در کارهای هنری موفق است. من هم سعی کردم کارهایی که انجام می‌دهم تک و ویژه باشد. طرح‌ها را کاملاً ذهنی و خلاقانه می‌زنم. همیشه هم سعی می‌کنم آن‌ها را با قیمت مناسب ارائه دهم. روی سود کم تأکید دارم ولی با کیفیت کار می‌کنم. مشتری مطمئن است بیش از آنچه می‌پردازد دریافت می‌کند.»

اتفاقی تخم شترمرغ به دستم رسید

خلاقانه به کارهایش ادامه می‌دهد. خلاقیت ذات هنر است و برای مانا شدن و جلب نظر دیگران، همیشه باید دنبال کارهای نو بود. تازه به تازگی و نویه نو باید چشم مخاطب را نوازش داد، نوازشی که خانم ایمانی از آن غافل نبوده است. «سال بعد، اتفاقی تخم شترمرغ به دستم رسید و روی آن نقاشی کردم. این کار هم فروش خوبی داشت. هم زمان، روی شیشه هم کار می‌کردم و هنوز در شرکت تبلیغاتی مشغول به کار بودم. همان موقع، به همراه دیگر خانم‌هایی که می‌شناختم، در بازارچه‌ها و نگارخانه‌ها برای فروش کارهایم میز اجاره می‌کردم. با این کار، هم سلیقه مردم دستم می‌آمد هم با دیگر خانم‌هایی که کار صنایع دستی می‌کردند آشنا می‌شدم. همان ایام، یعنی در سال دوم زندگی مشترک، همسر برای طرح کار مجبور شد برود در گز. بارفتن او خیلی تنها شدم و این تنهایی باعث شد وقت بیشتری برای کارهای هنری بگذارم.»

از شرکت بیرون آمدم

کارآفرین قصه ما تنهایی‌اش را با کارهای هنری پر می‌کند و به خلق کارهای نو دست می‌زد، کارهایی که شاید بازاری برای آن‌ها نداشت اما امید به فروششان هر روز در دلش جوانه می‌زند. در میان این بیم و امیدها زندگی مشترک آن‌ها رنگ و بوی قدمی نو می‌گیرد و کم‌کم ندای مادر شدن در زندگی‌اش می‌پیچد. «باردار که شدم، تا پنج ماهگی شرکت تبلیغاتی می‌رفتم ولی بعد از آن، احساس کردم دیگر نمی‌توانم و اذیت می‌شوم. همین که از شرکت بیرون آمدم، یک سفارش عمده نقاشی روی تخم شترمرغ گرفتم. شرایط جسمی مناسبی نداشتم ولی کار را قبول کردم. از پس کار برنمی‌آمدم از بس که زیاد بود. برای انجام این کار، مادر و پدرم خیلی کمک کردند. شستن آن‌ها خیلی سخت بود ولی هر طور بود کار را رساندم و با همکاری دوستانم نقاشی‌ها را انجام دادم. عید سال سوم، یک پروژه سنگین تخم شترمرغ تحویل دادیم. پسر کم به دنیا آمد تا مدتی کار گرافیکی نکردم

سفالی گرفتم و آن‌ها را رنگ کردم. برنامه فروش نداشتم. می‌خواستم به بچه‌های اقوام و دوستانی که برای عید دیدنی می‌آمدند، به عنوان عیدی، هدیه بدهم. وقتی کارها تمام شد، همسرم خیلی از آن‌ها تعریف کرد و چند تایی را همراه خودش به محل کارش برد تا به همکارانش نشان بدهد. پرسید: اگر این‌ها را بفروشم اشکالی ندارد؟ من هم گفتم: نه. وقتی خانه پرگشت، همه را فروخته بود و دست خالی بود. بعد از آن، سفارش همکارانش آن قدر زیاد شد که تا عید چند هزار تخم مرغ رنگ کردم و فروختم! برای اینکه کارها آماده شود، زن و شوهر شبانه‌روزی کار می‌کردیم و تا نیمه‌شب بیدار بودیم. همان سال چند تایی از تخم مرغ‌ها را که مانده بود برای یکی از شیرینی‌فروشی‌های معروف بردم. تا فروشنده داشت فکر می‌کرد که بخرد یا نه، همان جا چند تا مشتری پیدا شدند و کارها را خواستند که مغازه‌دار ترغیب شد و همه را خرید. برای فروش، آن سال فقط همین یک مغازه را رفتیم و از همان جا انجام کارهای هنری در زندگی من جرقه خورد.

طاقچه‌های خانه را نقاشی کرده بود

او کم‌کم به صنایع دستی علاقه‌مند می‌شود. از پیش، زمینه‌های هنری آن را آموخته است. این آموخته‌ها تنها از دانشکده نبود و در دوران کودکی او ریشه داشت. «مادرم از بچگی به ما یاد داده

از آن بچه‌درس خوان‌هایی می‌شود که علاوه بر نمره بیست، چند تا علامت مثبت هم کنار نامش می‌خورد و استادان حسابی از او راضی هستند. در این دوران هم در اوقات فراقت مشغول به کار می‌شود و پس از اینکه درسش تمام می‌شود، به مشهد برمی‌گردد. مدتی در یک شرکت تبلیغاتی کار می‌کند و بعد راهی خانه بخت می‌شود. در این مدت، حدود ۱۰ کتاب به اسم «با هم بسازیم» می‌نویسد و تصویر روی جلد کتاب کودک طراحی می‌کند.

چند تخم مرغ سفالی گرفتم و آن‌ها را رنگ کردم

سال ۸۵ ازدواج می‌کند و هم‌زمان به کارش در شرکت تبلیغاتی ادامه می‌دهد. از اینجا است که دیگر مثل خیلی از دخترهای هم‌سن و سال خود ادامه نمی‌دهد. «ازدواج که کردم، فعالیت‌های هنری‌ام بیشتر شد و کار صنایع دستی را زمانی که خانه خودم رفتم شروع کردم. البته آن موقع، شرایط مالی ما طوری بود که دوتایی باید کار می‌کردیم. شغل همسرم آزاد بود. البته الان کارمند است ولی آن زمان کار آزاد داشت. چند ماهی مانده به عید چند تخم مرغ



عکس: سانا صفایی / شهرآرا